

اصطلاح "توسعه" که بطور سنتی بیشتر از دیدگاه اقتصادی مورد توجه قرار گرفته است، کاربرد گسترده و در بسیاری از موارد نادقیق داشته است. ابهام وقتی بیشتر می شود که نظریات مکاتب مختلف را مورد بررسی قرار دهیم و در این حالت مفهوم توسعه را با مفاهیمی نظیر تکامل، ترقی، و رشد آمیخته می بینیم، هر چند که برخی از صاحب نظران در صد تمیز آن از سایر مفاهیم برآمده اند. امتیاز این مقاله که توسط آقای "علیرضا ربیع" عضو هیئت علمی دانشگاه فارابی تدوین گردیده است در این می باشد که در ابتدا دیدگاههای مختلف را در زمینه توسعه مورد بررسی قرار می دهد و در بخش دوم از این مباحث نتیجه می گیرد. بخش سوم این مقاله اساساً به بررسی مسئله توسعه در ابعاد مختلف محیط زیست و خاصه نظام جامعه انسانی در رابطه با نظامهای فرعی ایجاد کننده آن اختصاص داده شده است.



پیشگفتار

توسعه برای چه؟ و برای که؟ دو سوالی است که از بدو طرح تا امروز به قدرت خود باقی مانده و امروز مطرح کردن مجدد آن شاید مناسبتر از هر زمان دیگر باشد. اینکه توسعه چیست؟ و چه دگرگونیهایی به توسعه می انجامد؟ و با اینکه معیارهای سنجش و شاخصهای ارزیابی کدامند؟ سوالاتی است که هنوز پاسخ قانع کننده ای در برابر آنها ارائه نشده است. مردم کشورهای صنعتی که خود را "پیشرفته" می دانند، در این تصور که مرحله نوبتی از توسعه را پشت سر گذارده اند اکنون با بازتاب ها و واکنشهای ناگوار آفرینش خود دست

بگریانند. ملت‌های "جهان سوم" که خود را در حال توسعه می‌پندارند، آگاهانه یا ناآگاهانه، با پیروی از الگوی‌های تحول جوامع صنعتی برای ایجاد تغییرات بنیادی، با نیروهای عظیمی دست و پنجه نرم می‌کنند. اینکه آیا کشورهای صنعتی واقعا "مراحل نوینی از توسعه را طی کرده‌اند؟ و اینکه آیا روند تحول جوامع جهان سوم با دنباله روی از الگوی پیش ساخته جهان صنعتی امکان پذیر و یا مطلوب خواهد بود؟ سئوالاتی است که هنوز جواب‌های همه جانبه و قانع کننده‌ای به آنها داده نشده است.

از آنجا که بررسی و پاسخگویی به سئوالات بالا نه در حد توانایی و نه در حوصله این بحث است، فقط به مروری بر مفاهیم و تعاریف تغییر، رشد و توسعه آن‌هم از دیدگاهی محدود اکتفا شده است. پس از مرور نظرهای گوناگون و نتیجه گیری مختصر، تعاریف و شاخص‌هایی بر اساس برداشت شخصی پیشنهاد شده که هدف از آن تنها گفت و شنود بیشتر در جهت دستیابی به پاسخ‌های منطقی است.

به گفته "Walter Isard" توسعه واژه‌ایست زائیده، طرز تفکر رهبران و اندیشمندان کشورهای پیشرفته صنعتی جهان، و انگیزه، بهسازی جامعه و عوامل مربوط به رفاه همگانی و پیشرفت هنوز در حد معنی داری در فکر ملت‌ها و رهبران کشورهای غیر صنعتی نقش نبسته است (۱). بدون اینکه بخواهیم در این مورد بحث کنیم و بدون تعصب شرقی برای اینکه روشن شود اندیشمندان و رهبران جوامع صنعتی غرب چهارمفاتی برای ملل غیر صنعتی و با خودشان آورده‌اند مفاهیم و تعاریف توسعه را از دیدگاه غرب بررسی می‌کنیم.

در مرور نظرها و با نظریه‌های مختلف فقط به ذکر نمونه‌هایی از هر مکتب و بازگویی چکیده‌ای از اندیشه‌های متفکران این مکاتب اکتفا می‌شود. انتقاد، تعبیر و تفسیر بعهدہ خواننده محول می‌گردد. مسلما "نظرها و با مکاتب بی‌اهمیتی بعلمت عدم دسترسی به منابع و با عدم آشنائی کافی از قلم افتاده است. امید است که این کمبودها و نواقص از طریق برخورد سازنده خوانندگان برطرف گردد.

بخش یکم: دیدگاه‌های مختلف

از نظر حرفه‌ای، تخصصی و یا رشته‌ای برداشت‌ها و مفاهیم تغییر، رشد و توسعه شاید همیش از تعداد حرفه‌ها، تخصص‌ها و یا رشته‌ها باشد. مطالب انتخاب شده مباحثی است که مستقیما "به آنچه امروز بجهت گسترش، شکوفائی، تحول و باروری جامعه و محیط از نظر عام است مربوط می‌شود. این مباحث ممکن است از شش دیدگاه مختلف بررسی شود (۲):

۴ - تحول اقتصادی

۵ - تحول سیاسی

۶ - نوگرایی

۱ - تکامل

۲ - نظام بای

۳ - تحول روانی

۱ - تکامل

توسعه بمفهوم تکامل شامل تحول اندام وارگی (ارگانیزمی) است که بمعنی پویایی و حرکت پدیدده در زمان بسوی پیچیدگی، سازمان بایی، پیدایش سلسله مراتبها و بالاخره رسیدن به مرحله ثبات و خودبایی است (۳). از این دیدگاه توسعه تعبیر یک با ترکیبی از روندهای زیر است (۴):

- تحول تدریجی با تغییر ناگهانی بسوی مقطع بالاتر زمانی پدیدده،

- بفعل درآمدن نیروهای بالقوه در مسیر خطی بلوغ،

- دگرگونی کالبدی و ساختمانی مداوم در اثر تقسیم کار، تخصص کارکردها و وابستگی متقابل اجزای پدیدده،

- تغییر مستمر و خودزایی در اثر پیدایش عواملی که تولید بافت های نو و پیچیده تر را موجب می شوند،

از این مطالب چنین برداشت می شود که توسعه روندی است خطی، مستمر و تسلسلی که با دگرگونی پدیدده به ترفیع موقیعت وجودی ماده، جوهر و با سازمان از یک مقطع به مقطعی دیگر می انجامد. در نتیجه، گذشته، حال و آینده هر پدیدده از جمله جامعه انسانی در یک روند تکاملی و تاریخی کاملا مرتبط با یکدیگر است.

"هربرت اسپنر" (Herbert Spencer) از کسانی است که با این دید جامعه انسانی را ارگانیزمی شبیه ارگانیزمهای زیستی (بیولوژیکی) دیگر می پندارد. به این معنی که جوامع انسانی مانند سایر ارگانیزمهای زیستی با تکثیر واحدهای مرکب بافتی، شکل گیری اندام، تولید سیستمهای تخصصی و پیچیدگی کالبدی توسعه می یابند. پیچیدگی ساختی که شامل بخشها و اندام های تخصصی می شود بمفهوم خودکفائی و خود بایی این بخشهای تخصصی نیست. مضافا "اینکه توسعه آنها همواره ناگهانی و غیر قابل تغییر، تعویض و با تسریع می باشد (۵).

"اگوست کنت" (August Comte) توسعه جوامع انسانی را در گرو کمال عقلی انسان می داند. او هر چند مراحل متمایز توسعه جامعه انسانی را در رابطه با قدرت تفکر جامعه که با پیشروی قادر به هدایت و کنترل محیط خارج خود می گردد مطرح می کند، در نهایت مانند "اسپنر" توسعه جوامع انسانی را در ادامه تکامل گذشته و پیوسته با

آن می‌داند (۶) .

"لستروارد" (Lester Ward) نیز از گروهی است که تحول ساخت اجتماعی را به مفهوم ادامهٔ تکامل گذشته و پیوسته با آن فرض می‌کند. از نظر او در روند توسعهٔ تاریخی دورشته عمل متمایز وجود دارد:

۱- رشته عمل تکوین یا پیدایش (Genesis) (۷) .

۲- رشته عمل هدف جوئی (Telesis) (۸) .

تکوین ساخت اجتماعی نتیجهٔ نیروهای است که در آزادی طبیعی خود عمل می‌کنند و تابع قوانین عام تکامل هستند. در مقابل "عمل هدف جوئی" نتیجهٔ اعمال آگاهانهٔ انسان است (۹). این وجه تمایز مشابه تفاوت بین "رشد" و "ساختن" است. منظور از رشد روند طبیعی، ارگانیک و ژنتیک است و منظور از ساختن عملی است که به تولید مصنوعی می‌انجامد. "وارد" معتقد است که روند تکامل جامعه تحت تأثیر روز افزون رشته عمل هدف جوئی قرار گرفته و توسعهٔ نبره مفهوم کمال آگاهانه، کارکرد اعمال انسان است (۱۵) .

"لسلی وایت" (Leslie White) تاریخ را از دیدگاه تحول فرهنگی می‌بیند. فرهنگ از نظر او شامل اشیاء ساختهٔ انسان، ارزش‌ها، گرایش‌ها، اعتقادات، سازمان‌ها و نهاد‌های اجتماعی است. این فرهنگ مجموعه‌ای از سه لایهٔ افقی است که لایهٔ تکنولوژیکی در زیر و لایهٔ جامعه شناختی در میان و لایهٔ فلسفی در بالا قرار دارد. به اعتقاد او لایهٔ تکنولوژیکی تعیین‌کننده و پایهٔ اصلی تحولات نظام فرهنگی است (۱۱) .

در این رابطه سه عامل متمایز که در تحول فرهنگی نقش دارند عنوان می‌شود: مقدار انرژی مهار شده، کیفیت بازدهی (راندمان) شیوه‌های تکنولوژیکی که توسط آن انرژی مهار شده، و کمیت کالاها و خدمات تولید شده (۱۲). در نتیجه توسعه به مفهوم تغییراتی بنیادی فرض شده است که موجب توان رشد پایندهٔ انسان در مهار کردن انرژی بیشتر می‌شود.

نظریهٔ دیالکتیک یا دیدگاه مارکسیستی را نیز می‌توان در این گروه آورد، زیرا توسعه به مفهوم به وقوع پیوستن جبر تاریخی و روندی که طی آن سازمان اجتماعی به مرحلهٔ بالاتری از وضع موجود حرکت می‌کند فرض می‌شود. این روند شامل پیوندگی مستمر در تکامل شیوهٔ تولید و حل تضادها است. در نتیجه توسعه به معنی رشد بازده اقتصادی از طریق کاربرد بیشتر علمی است که پس از تخریب نهادها و مناسبات کهنه صورت می‌گیرد. تفاوت عمدهٔ این دیدگاه با نظرهای دیگر در این است که روند توسعه قابل تحریک و تسریع و یا موقتا "قابل تعلیق" می‌باشد.

از دیدگاه تکاملی مسیر توسعه از پیش شناخته شده و غیر قابل اجتناب است .
 مرحله " توسعه " هر پدیده با هر جامعه نسبت به فاصله طی شده از این مسیر مشخص می گردد .
 در نتیجه توسعه بی‌موردی مسافتی است که بین آخرین مرحله طی شده و وضع موجود هر
 جامعه وجود دارد .

۲ - نظام بای

توسعه ممکن است به معنی روندی مستمر و غیر قابل برگشت به سوی سازمان بای
 و با نظام بای بیشتر و پیچیده تر باشد . این روند شامل تکثیر رسانه‌ها و کانالهای
 مبادله ، تفکیک نقش های تخصصی ، نهادی شدن سازمان‌ها و تشکیلات و بالاخره روابط
 نظام‌واره " درونی پدیده و پیدایش بافت های نظام دار است (۱۳) .
 از این دیدگاه توسعه لزوماً " روندی خطی یا صعودی یا یک روند یوهای ادواری
 نیست . در واقع بجای تکه بر تاثیرات مضاعف و تظور و ارتباط گذشته و حال و آینده ،
 مراحل " توسعه بافتگی " و " توسعه بی‌بافتگی " و یا جامعه " سنتی " و " مدرن " را می توان
 از طریق تشخیص ناهمانندیها و شاخص‌های متضاد تمایز کرد . تشخیص این دوگانگی ها
 با ناهمانندیها از طریق کاربرد متغیرهای الگوئی ، مدلی ، توصیفی و غیره ممکن است .
 " برت هوزلیتز " (Bert Hozelitz) به عنوان نمونه ، متغیرهای زوج متضاد
 انگاره‌ای را برای تشخیص وجه تمایز جوامع سنتی و مدرن بکار می برد . این دوگانگی‌ها به
 این ترتیبند (۱۴) :

تغییر شکل رفتار اجتماعی از شکلی که به علل اقتصادی متعادل است به : وابستگی
 سبی ، وابستگی خصوصی ، و پراکندگی کارکردها به سوی شکلی از رفتار اجتماعی که متعادل
 است به : عدم وابستگی ، عمومی و متمرکز و تخصص کارکردها .

" نیل اسملر " (Neil Smelser) متغیرهای ناهمانند را تفاوت‌های تکنیکی ،
 اقتصادی و ساخت محیطی می داند که با روند توسعه همراه است و در نتیجه می تواند وجه
 تمایز بین جوامع سنتی و مدرن باشد . این متغیرها بدین قرارند (۱۵) :

۱ - در تکنولوژی : تغییر از تکنیک‌های سنتی به کاربرد دانش علمی

۲ - در کشاورزی : تغییر از کشاورزی معیشتی به تولید تجاری و تخصص

اقتصاد پولی - مبادله " پولی (نقدی)

۳ - در صنعت : تغییر از کاربرد نیروی انسانی و حیوانی به بهره‌گیری

از نیروی ماشینی

۲ - در ساخت محیطی : تغییر از روستا نشینی و پراکندگی به شهرگرایی و متمرکز

"چارلز کولی" (Charles Cooley) نظام‌هایی را در رابطه با تحول فرهنگی می‌بیند. او سازمان‌هایی فزاینده، فرهنگ را به عنوان روندی تشریح می‌کند که طی آن گروه‌های "اولیه"، جامعه که از روابط صمیمانه، نزدیک و رو در روئی برخوردارند به سوی جذب شدن در شبکه‌های گروهی که تهی از صمیمیت، نزدیکی و رو در روئی است و بر اساس روابط غیر شخصی و برای پیشبرد اهداف محدود و مشخص بنا شده پیش می‌روند (۱۶).

به طور خلاصه از این دیدگاه، توسعه به معنی روندی است که طی آن جامعه از بی‌زمانی یا از ساده نظامی به سوی نظامی پیچیده پیش می‌رود. به این مفهوم که خرده نظام‌ها و اجزای نظام با نرخ رشد باهمه‌ای بر یکدیگر اثر می‌گذارند و از یکدیگر متاثر می‌شوند و با هماهنگی فزاینده‌ای در جهت تحول نظام عمل می‌کنند. با اینکه تشخیص ارتباط گذشته و حال تحول یک سیستم دلیل بر تشخیص مسیر آتی آن نیست، برداشت نظام گرایانه، توسعه اغلب به مفهوم نظام‌گیری جوامع سنتی بر اساس تحول نظام‌های جوامع مدرن است.

۳- تحول روانی

اساس این دیدگاه تأکید بر گرایش‌ها، بازخوردها و ایستارهای روانی جامعه است. مضافاً اینکه تحول اینگونه گرایش‌های روانی مقدم بر توسعه اقتصادی و نیز همراه با آن فرض می‌شود.

"ماکس وبر" (Max Weber) عنوان می‌کند که توسعه اقتصادی در اروپای غربی هنگامی شروع شد که جامعه از جنبه روانی آمادگی و پختگی آنرا داشت. علاوه بر نیروی پروتستانیزم محرکی بود که این بلوغ روانی را تسریع کرد (۱۷). تأکید بر نقش اخلاق پروتستانی که احترام زیادی برای کار قائل است و اهمیتی که عادات پروتستانی به "ندای کار" می‌دهد رکن اساسی بحث او است.

"مک لاند" (Maclelland) نیز معتقد است که عقاید "وبر" قابل توجهی است. در این رابطه او به طرح مسئله‌ای می‌پردازد که به قول خودش "انگیزه موفقیت" نام دارد (۱۸). انگیزه موفقیت به این مفهوم است که توسعه اقتصادی در هر زمان و در هر مکان به این علت صورت گرفته یا صورت می‌گیرد که نیاز به موفقیت و اکتساب قبلاً در جامعه پخش شده باشد. در نتیجه جامعه‌ای که در آن نیاز به موفقیت زیادتر احساس شود افراد فعالتر و کارفرمایان (Entrepreneurs) بیشتر بوجود می‌آیند که در نهایت رشد اقتصادی سریعتری را موجب می‌شوند (۱۹).

"رابرت بلاه" (Robert Bellah) نیز در توجهی این افکار مسئله حمایت و

تشویق و پشتیبانی در آئین زاینی ها را به عنوان علت اصلی پیدایش روحیه کاربرمایی در نتیجه صنعتی شدن زاین مطرح می کند (۲۵).

"اورت هگن" (Everet Hagen) عوامل روانی راحت عنوان آنروا گراشی پایگاهی "یا" کناره گیری موضعی" مطرح می کند. بحث او در این است که جوامع سنتی چون تحت استیلای شخصیتی سلطه گرا هستند، از استقلال فکری، دید انتقادی و نوآوری بدورند. در مقابل از ویژگیهای جوامع مدرن داشتن شخصیتی نوآور، متعادل به تجربه، کنجگاری خشکی ناپذیر و خلاقیت است که در محیطی آزاد شکوفا می شود. علت این امر در این است که چون ارزش ها و پایگاه هر گروه برای خودش محترم است، هنگامیکه پایگاه اجتماعی یک گروه از آن سلب شود و یا موقعیتی باین تر از سطح توقع گروه به آن داده شود نارضایتی از نظام موجود پدید می آید. این نارضایتی به صورت انباشت ناکامی با عدم موفقیت از نسلی به نسلی دیگر منتقل می شود که ابتدا موجب عقب نشینی، آنروا و سپس سنت، آئین و آداب پرستی شکل می گیرد. در مرحله بعدی، تحول جامعه که ویژه جوامع مدرن و از مشخصات عام آن است بصورت نوآوری، اصلاح طلبی و نوامیزی و بسپاری ظاهر می شود (۲۱).

اردبیدگاه تحول روانی توسعه نه تنها مسیری قابل پیش بینی است، بلکه به دنباله روی از الگوی کشورهای صنعتی محدود می شود. علاوه بر این از این دیدگاه، توسعه هر جامعه نه تنها به معنی سر تحول اروپای غربی است، بلکه طرز تفکر و آئین اروپایی نیز به عنوان پیش شرط توسعه مرض شده است.

۴- تحول اقتصادی

"والتر روستو" (Walt Rostow) مرحله توسعه جامعه را از لحاظ اقتصادی

با مراحل پنجگانه زیر می بیند:

- ۱- مرحله جامعه سنتی
- ۲- مرحله قبل از جهش (خیز)
- ۳- مرحله جهش (خیز) (۲۲).
- ۴- مرحله شتاب سوی بلوغ
- ۵- مرحله مصرف کلان (۲۳).

فرض این است که مرحله "جهش" روندی رشد یافته و مستمر را شروع می کند و موقعیت اقتصادی هنگامی برای شروع این روند آماده است که یک "بخش پیشرو" تولیدی در صحنه اقتصاد ظهور کند (۲۴). پیدایش قشر یا طبقه کارفرما با سرمایه دار و همچنین

رشد بازده تولید کشاورزی نیز از پیش شرطهای مرحلهٔ جهش به شمار می‌رود.

"هنری بروتون" (Henry Bruton) بازدهٔ سرانهٔ مادی را بهترین و عملی‌ترین شاخص یا معیار توسعه می‌داند (۲۵). به عقیدهٔ او بازدهٔ سرانهٔ مادی بهترین شاخصی است که تاکنون برای تعریف توسعه بکار برده شده است.

"رابرت بالدوین" (Robert Baldwin) و "جرالد مییر" (Gerald Meier) توسعه را به مفهوم رشد مستمر درآمد ملی در طی زمانی نسبتاً طولانی می‌دانند. به این معنی که اگر نرخ رشد توسعه بیشتر از نرخ رشد جمعیت باشد درآمد سرانه زیاد می‌شود و نتیجهٔ آن رشدی است که در تولید ملی بوجود می‌آید. رشد تولید ملی نیز مستلزم تغییر مداوم در زمانی نسبتاً طولانی است (۲۶).

"آدام اسمیت" (Adam Smith) مانند "مالتوس" (Malthus) توسعه را در مسابقه و رقابت بین پیشرفت تکنولوژی و رشد جمعیت می‌بیند. علاوه بر این او معتقد است که توسعهٔ اقتصادی در عین اینکه روندی مستمر، همگن و همراه با انباشت سرمایه است، در نهایت امر سری نزولی خواهد داشت که به مرحلهٔ رکود منجر می‌شود. مهمترین عامل توسعه از نظر او نرخ انباشت سرمایه است (۲۷).

"شومپتر" (Schumpeter) تغییر تکنولوژی را عامل تعیین کنندهٔ روند توسعه می‌داند. به نظر او طمع سرمایه‌دار و کارنرما برای نفع بیشتر موجب کندی روند توسعه می‌شود. او مانند "پرو" (Perroux) تفاوتی بین "رشد اقتصادی" و "توسعه اقتصادی" قائل است. به این معنی که روند رشد آرام، مداوم و مستمر با اینکه پدید آورندهٔ توسعه است، یکی از کم‌اهمیت‌ترین علل توسعه است. به عقیدهٔ او توسعه روندی است ناهموار، ناپیوسته، ناهمگن، ادواری و بی‌شکست (۲۸).

"پرو" رشد اقتصادی را در کل به مفهوم ازدیاد درآمد سرانهٔ مادی تعریف می‌کند، و حال آنکه توسعهٔ اقتصادی را به معنی ساختن و رساندن اقتصاد ملی به مرحلهٔ بالاتر، پیشرفت تکنولوژی، اکتشاف منابع تازه و سازماندهی صنایع جدید می‌داند (۲۹). ازدیادگاه اقتصادی، توسعهٔ باز به مفهوم طی کردن مسیری از پیش شناخته شده است. این مسیر همان مسیر آشنائی است که قبلاً توسط جوامع صنعتی پیشرفته طی شده است. در نتیجه هدف از توسعه طی کردن فاصله‌ایست که بین کشورهای صنعتی و غیر صنعتی وجود دارد.

۵- تحول سیاسی

"لوسین پای" (Lucian Pye) توسعه را به معنی گذشتن ارزش بحران سیاسی

تعریف می‌کند. برای اینکه یک جامعه از مرحله سنتی به مرحله مدرن برسد باید این شش بحران را با موفقیت پشت سر بگذارد.

- ۱ - بحران هویت (رسیدن به یک احساس مشترک یا همبستگی ملی)
- ۲ - بحران مشروعیت (قانونی شدن و برسمیت شناخته شدن قدرتمندان و مسئولان)
- ۳ - بحران نفوذ (پیدایش کانالهای نزولی ارتباطی و سلسله مراتبی)
- ۴ - بحران مشارکت (پیدایش قشرها و گروههای ذینفع فعال)
- ۵ - بحران پیوند (سازمان یابی دولت و ملت در یک نظام واحد و آمیزش دولت و ملت)

۶ - بحران توزیع (تقسیم قدرت، مقام، ثروت، فرصتها و امکانات)
"پای" اضافه می‌کند که هدف نهائی از توسعه، تحول سیاسی جامعه است که موجب ثبات و در نتیجه بهبود استاندارد زندگی می‌باشد (۳۵).

"هانتینگتن" (Huntington) در این مورد تحول و توسعه سیاسی را در "نهادی شدن" سازمانهای اجتماعی می‌داند. بحث او در این است که چون نهادها پایدار و با ثبات هستند و نیز با ارزش‌های اجتماعی آمیخته‌اند، نهادی شدن روندی است که موجب ثبات می‌گردد و ثبات نیز عامل توسعه است (۳۱).

"ارگانسکی" (Organski) از دیدی متفاوت نقش تحول سیاسی در توسعه را بررسی می‌کند. به عقیده او توسعه به معنی رشد بازده بهره‌گیری از منابع انسانی و طبیعی به وسیله دولت‌ها برای پیشبرد اهداف ملی است. در این رابطه او چهار مرحله توسعه سیاسی را عنوان می‌کند (۳۲):

- ۱ - مرحله سیاست وحدت بخشی
 - ۲ - مرحله سیاست رشد صنعتی
 - ۳ - مرحله سیاست رفاه همگانی
 - ۴ - مرحله سیاست وفور و فور
- با این دید مفهوم توسعه عبارت از طی مراحل از تحول سیاسی است که در هر مرحله بازده بهره‌گیری از منابع توسط دولت‌ها در جهت رسیدن به هدف مشخص آن مرحله رشد کند.

اندیشه‌های مارکسیستی رانیز می‌توان به دیدگاه تحول سیاسی اضافه کرد. "لنین" معتقد بود که سیاست همواره براقصد مقدم است و بدون راه حل صحیح سیاسی طبقات جامعه قادر به کنترل و هدایت موقعیت اقتصادی و حل مشکلات تولیدی نخواهند بود (۳۳). اگر نظر "مائوتسه تونگ" را هم به این مطلب بیافزاییم، نقش تحول سیاسی در توسعه

دو چندان خواهد بود، زیرا او رهبری روند توسعه را در تحول سیاسی می‌داند و به گفته خودش کارسیاسی جانماهه، کلیه فعالیت‌های اقتصادی است و در غیاب اصلاحات سیاسی کلیه نیروهای بولد چه در کشاورزی و چه در صنایع ضایع خواهند شد (۳۴).

از دیدگاه تحول سیاسی نیز توسعه به مفهوم روندی از پیش شناخته شده است، هر چند که در بعضی موارد این روند لزوماً طی کردن مسیری نیست که کشورهای صنعتی پیشرفته آنرا پشت سر نهاده‌اند.

۶- نوگرایی (مدرنیزاسیون)

توسعه از دیدگاه نوگرایی و مدرن شدن به مفهوم روندی ارگانیزمی نیست. برای مثال، «ماریون لوی» (Marion Levy) معتقد است که توسعه یک جامعه کم و بیش متناسب است با میزان استفاده افراد آن جامعه از منابع نیروی بی جان و نیز میزان بهره‌گیری آنها از ابزارهای ساخته شده برای تشدید و بهبود فعالیت‌های خود (۳۵). در نتیجه کلیه جوامع را می‌توان در دو گروه «نسبتاً مدرن» و «نسبتاً غیرمدرن» جای داد. به عقیده او پیدایش جوامع نسبتاً مدرن از مشخصات ویژه دوران کنونی تحول است.

«بندیکس» (Bendix) نوگرایی را مربوط به یک رشته تغییرات اجتماعی می‌داند که از قرن هیجدهم در برخی کشورهای پیشگام بوجود آمد. این تغییرات بعدها موجب دگرگونی‌هایی در جوامع پیرو آنها گردید. به عقیده او در روند مدرن شدن همیشه‌الگوی «پیشرفته» و جوامع دنباله‌رو وجود دارد و هر چه تفاوت و خلا بین کشورهای مدل و کشورهای پیرو بیشتر باشد نقش دولت در تغییر جامعه پیرو نوی تر خواهد بود (۳۶).

«دیوید آپتر» (David Apter) بین توسعه، مدرن شدن و صنعتی شدن تفاوت‌هایی قائل است. در واقع او این سه روند را به ترتیب نزولی عام بودن آنها مطرح می‌کند. به این معنی که توسعه عام‌تر و معلول تکثیر و ترکیب نقش‌های کارکردی و نظام‌گرایی رشد یافته است. در حالیکه مدرن شدن فقط نوعی خاص از روند توسعه است که صنعتی شدن نیز می‌تواند به عنوان روشی مشخص از آن باشد و آن روشی از نوگرایی است که در آن نقش‌های کارکردی حساس در جهت تولیدات تصنیعی معطوف می‌گردد. در نتیجه می‌توان گفت که امکان مدرن شدن یک جامعه بدون صنعت زباده وجود دارد ولی صنعتی شدن یک جامعه بدون مدرن شدن ممکن نیست (۳۷).

در مجموع توسعه از دیدگاه نوگرایی به مفهوم تحول به سوی خودپایی و خودکفایی نیست، بلکه به مفهوم تزریق، تحمیل و انتقال دستاوردهای کشورهای «مدل» به کشورهای

"پهرو" است. در نتیجه پیش شرط مدرن شدن تنها برقراری تماس و ارتباط بین جامعه، پهرو و جامعه، دنباله‌رواست و هدف از توسعه تشخیصی خلا، بین این دو و پرکردن فاصله بین الگو و پهرو می‌باشد.

بخش دوم: نتیجه

از دیدگاه تکاملی و تاریخی، توسعه تعبیری تعصب آمیز و دیدی است که اروپای غربی در مرکز آن قرار دارد. از این رو، به عنوان مثال در توجیه اینکه چرا رشد صنعتی در اروپای غربی شروع شد ناتوانست و در مقابل این پرسش که چرا رشد صنعتی در قسمت‌های دیگر دنیا که بطور بالقوه در قریب‌های پانزدهم و شانزدهم آما دگی آن را داشتند آغاز نشد پاسخی ندارد.

از دیدگاه نظام باهی توسعه به مفهوم پیدایش ساخت های نظام وار و رسیدن به مرحله ایست که نظام گزایی مستمری بوجود آید. محدود کردن مفهوم توسعه به معنی روندی که زائیده، رشد صنعتی است خود رد دید نظام وار است، چه هر جامعه‌ای در هر مرحله از توسعه دارای نظام‌های مربوط به مرحله، خاص می‌باشد و عدم رشد صنعتی به معنی عدم وجود نظام نیست.

از دیدگاه تحول‌روایی با گرایش روانی مفهوم توسعه دیدی تعصب آمیزتر از دید تکاملی است. در واقع می‌توان چنین بحث کرد که روحیه، سرمایه‌داری نه تنها خالق طبقه کارفرما و تجارب پیشه نبوده، بلکه برعکس مخلوق آن بوده است. و یا اینکه روحیه، سرمایه‌داری خود قبل از پروتستانیزم وجود داشته است. اخلاقی که به وسیله، مذهب کاتولیک شیوع یافت چندان متفاوت با اخلاق پروتستانیزم نبود، و حال آنکه اخلاق کاتولیک به تحول و بلوغ روانی که به پروتستانیزم نسبت داده می‌شود نیا نجامید. اخلاق مذاهب دیگری را نیز می‌توان عنوان کرد که با وجود احترام و اهمیت زیادی که برای کار قائل‌اند منجر به بلوغ روانی که موجب پیدایش طبقه کارفرما و در نتیجه رشد صنعتی بشود نگردیدند. از نظر اقتصادی به گفته "شومپتر" (Schumpeter) توسعه پدیده‌ای نیست که از طریق فرضیه‌ها و نظریه‌های اقتصادی قابل توضیح و توجیه باشد، بلکه تشریح روند توسعه از طریق حقایق که خارج از حیطه، نفوذ نظریه‌های اقتصادی باشد امکان پذیر است. تعریف رشد اقتصادی آنهم با شاخص‌هایی مانند درآمد سرانه و انباشت ثروت نمی‌تواند به مفهوم توسعه باشد (۳۸) و این عقیده‌ای است که اکثر اقتصاددانان با آن توافق داشته‌اند و توسعه را به مفهوم درآمد ملی که به عنوان عملی ترین و بهترین معیار واحد برای کلیه،

جوامع هم فقیر و هم غنی، بکار می‌رود دانسته‌اند. هر چند که برخی از آنها درآمدی با درآمد سرانه را فقط به عنوان یک شاخص رشد اقتصادی و نه به عنوان معیار توسعه پیشنهاد کرده‌اند (۳۹).

از دیدگاه نوگرایی توسعه به مفهوم دنباله‌روی جوامع عقب مانده از الگوی جوامع پیشرفته است و آن نیز به مفهوم تزریق و یا تحمیل دستاوردهای کشورهای پیشرفته به کشورهای در حال توسعه است. شواهد گواهی می‌دهد که این روند مدرن شدن لزوماً همراه با بهبود زیست و رفاه بیشتر با کاهش تضادهای درونی جوامع نبوده بلکه برعکس بسیاری از موارد تضادهای رشد یافته‌است، بویژه در کشورهاییکه رشد صنعتی همگام با نرخ مدرن شدن نبوده اثرات منفی و مشکلات جدیدی را نیز بار آورده است.

از بررسی دیدگاههای مطرح شده می‌توان نتیجه گرفت که این دیدگاهها محدود به تعبیر تحول جوامع صنعتی غرب است. در واقع هیچیک از آنها تعریف منطقی و با تشخیص علل توسعه نیست، بلکه صرفاً "توضیح و تشریح روند تغییرات اجتماعی، اقتصادی، روانی، سیاسی، فیزیکی و فرهنگی جوامع صنعتی غرب است. اینکه روند این تغییرات چه رابطهای با سیر تحول دیگر جوامع دارد؟ و با اینکه اعتبار آنها به عنوان الگوهای پیش ساخته برای جوامع غیر صنعتی یا در حال صنعتی شدن تا چه حد است؟ و بالاخره اینکه آیا صنعتی شدن با پیروی از این الگوها اصولاً امکان پذیر است؟ و اگر امکان پذیر است آیا مطلوب خواهد بود یا نه؟ سئوالاتی است که هیچیک از این دیدگاهها پاسخ قانع کننده به آنها نمی‌دهد.

"آندره گوند فرانک" (A. G. Frank) معتقد است که صنعتی شدن با پیروی از الگوی جوامع صنعتی امکان پذیر نیست. بحث او این است که کشورهای صنعتی امروز تحت شرایطی صنعتی شدند که آن شرایط دیگر برای سایر کشورها وجود ندارد. کشورهای صنعتی امروز آنگاه که به سوی صنعتی شدن می‌رفتند تحت چنین شرایطی بودند (۴۰):

- دنیا غیر صنعتی بود و این کشورها با کشورهای غیر صنعتی همسایگی داشتند،
- رقابت در بهره‌گیری از مواد خام هیچ با ناچیز بود،
- وارد کردن تکنولوژی از خارج لزومی نداشت و اصولاً میسر نبود،
- سرمایه، نیروی انسانی ماهر و مدیریت خارجی مورد نیاز نبود و اصولاً در دسترس قرار نداشت،
- بازار جهانی نامحدودی برای کالاهای صنعتی وجود داشت،
- رقابت برای فروش کالاهای صنعتی در میان نبود.

اگر این عوامل کافی نیستند می‌توان عامل مهمتری را عنوان کرد و آن به گفته "فرانک" این است که کشورهای صنعتی امروز هرگز عقب مانده نبوده‌اند. در حال حاضر هیچکدام از این شرایط برای کشورهای در حال توسعه وجود ندارد و می‌توان گفت این کشورها با شرایطی عکس شرایط گذشته روبرویند. نکته مهمتر اینکه منابع و امکاناتی که کشورهای غیرصنعتی باید بای بهره‌گیری از آنها درجهت صنعتی شدن گام بردارند به وسیله کشورهای صنعتی به یغافرت و می‌رود. در چنین شرایطی پیروی از الگوی جوامع صنعتی اگر هم ممکن باشد تنها از طریق وابستگی به کشورهای صنعتی و بهره‌کشی از کشورهای دیگر امکان دارد و آنهم برای مدتی محدود.

فرض کنیم که صنعتی شدن طبق الگوی کشورهای صنعتی امکان پذیر باشد. سؤال این است که آیا دستاوردهای این کشورها پاسخگوی نیازهای جامعه انسانی هست؟ آیا توسعه به مفهوم روند تحول جوامع صنعتی، بشریت را به سوی رفاه بیشتر و فضایل انسانی بیشتر رهبری می‌کند؟ آیا رشد اینگونه جوامع تنها از طریق مصرف روز افزون منابع ملل دیگر نبوده است؟ به گفته "شوماخر" (Schumacher) ساختمان این نظام‌ها طوری بنا شده که در نهایت امر ناچارند با بلعیدن ستون‌های رشد خود یعنی منابع غیر قابل تجدید، حیات خود را حفظ کنند (۴۱). انگلستان که خود نمونه تاریخی تحول جهان صنعتی است امروز با مشکلاتی نه چندان کم اهمیت‌تر از دشواریهای کشورهای در حال رشد دست به گریبان است. نیویورک که نمونه شهرهای بزرگ صنعتی است امروزه بامرگ دست و پنجه نرم می‌کند.

"میلتون فریدمن" (Milton Friedman) اقتصاددان مشهور معاصر که به کسب جایزه نوبل نیز مفتخر است هر چند مشکلات انگلستان را نتیجه ملی شدن صنایع مهم و برنامه‌های رفاه اجتماعی می‌داند، در برابر این سؤال که آیا کدام صنعت ملی دشواریهای نیویورک را موجب شده است پاسخی ندارد. اگر این مشکلات زائیده برنامه‌های وسیع رفاه اجتماعی است، پس آینده کشورهای صنعتی که اجباراً به سوی نظام‌های پیچیده‌تر و گسترده‌تر رفاه همگانی پیش می‌روند چه خواهد بود؟ و اگر این کشورها بدین راه نروند چه خواهد شد؟

حال ببینیم دستاوردهای کشورهای در حال رشد که در سالهای اخیر با سرعت بدنامال هدف صنعتی شدن رفته‌اند چه بوده است.

بعد از جنگ جهانی دوم، اکثر کشورهای عقب مانده برای رسیدن به سطح کشورهای پیشرفته، صنعتی شدن هرچه سریعتر را هدف توسعه خود قرار دادند. دستابی به این هدف عموماً به مفهوم صنعتی شدن بر اساس الگوهای جوامع صنعتی، مترادف با

هرگزایی و مدرن شدن نیز بعنوان پیش شرط اساسی آن بود. فرضهای ضمنی در تعقیب چنین هدفی به این ترتیب بود:

- رفاه بشر در گرو رشد اقتصادی است.
- رشد اقتصادی معلول صنعتی شدن است.
- صنعتی شدن سریع از طریق تمرکز فعالیتها در چند قطب محدود شهری ممکن است.

- منافع رشد اقتصادی از قطبهای شهری به نقاط دیگر کشور پخش می شود. مطالعات اخیر در مورد دستاوردهای کشورهای که هدف صنعت گزایی شتابان را دنبال کردند اکثراً "بمانگر" است که فرضهای بالانه تنها صادق نبوده، بلکه اثرات ناگوار جنسی و آبی رشد سریع صنایع بیشتر از منافع آن بوده است (۴۲).

ابتدا، کشورها تکیه این هدف را تعقیب کردند با مشکل تامین سرمایه برای طرحهای بزرگ صنعتی روبرو شدند. این مشکل معنی تکیه کردن بر صدور مواد خام، سرمایه گذاری خارجی، کمکهای بین المللی و با ترکیبی از اینها بود. سپس کمبود نیروی انسانی ماهر، مدیریت و تکنولوژی موجب شد که این کشورها تکنولوژی و نیروی ماهر مورد نیاز را به عاریت گیرند.

برای دریافت تکنولوژی از خارج کشورهای در حال رشد با محدودیت های گوناگونی روبرو شدند. برخی از این محدودیت ها به این شرح بود (۴۳):

- خرید مشروط وسائل و وارد کردن قطعات بدکی و عوامل کمکی.
- منع کامل یا مشروط صدور تولیدات مورد قرارداد.
- محدودیت در امکان رقابت با واردات با کالاهای مشابه داخلی.
- تکیه بیش از حد به سرمایه، تخصص و مدیریت بیگانه.

با در نظر گرفتن این محدودیتها و این واقعیت که ایجاد چند مجتمع بزرگ صنعتی به سرعت بازار داخلی را اشباع می کند و با توجه به محدودیت های قراردادی رقابت در بازارهای خارجی با قدرت های صنعتی که تکنولوژی و مدیریت از آنها گرفته شده، بهای کالاهای تولید شده با نرخ سرسام آوری رشد کرد تا بازپرداخت وامهای خارجی و هزینه مدیریت و غیره را ممکن سازد. در مقابل برای کنترل نرخ تورم و ایجاد ثبات اقتصادی قیمت تولیدات کشاورزی تثبیت شد. با پائین آمدن بازده اقتصادی تولید کشاورزی از سطح تولید آن کاسته شد و بنابراین دولتها برای تامین غذا از طریق ورود مواد خوراکی با کمک هزینه و اعانه اقدام کردند. در نتیجه هدفی که برای استقلال صنعتی تعقیب می شد به وابستگی کشاورزی نیز منجر گردید.

این وابستگی دوگانه مشکلات جدیدی بوجود آورد. نابرابری قدرت مقابل تولید کشاورزی با تولید صنعتی موجب مهاجرت سریع و وسیع روستائیان به شهرها گردید. این مهاجرت ها نه تنها سبب کاهش سریع تولید کشاورزی شد، بلکه در پیدایش وابستگی مضاعف و ساخت فضایی شبه شهری قبل از صنعتی شدن نقش داشت.

نتیجه این بود که مبادله، سنتهای کهن با فرهنگی عاریتی، وارداتی و بیگانه، ملاک بقای اساسی در صحنه، صنعتی شبه شهری شد. از هم پاشیدگی و گسختگی نظام ها، ارزش ها و قشر بندی و قطب گرایی طبقات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و بالاخره نابرابری های فزاینده بین انسانها و طبقات و فضاهای شهری و روستایی ارمغانهای تعقیب این هدف بود.

بعد از پیدایش "اوپک" نظام اقتصاد جهانی شکل تازه ای به خود گرفته و عرضه سرمایه در بعضی از کشورهای در حال رشد حتی بیش از قدرت جذب آنها بود. این عرضه، فراوان سرمایه با اینکه موجب رشد چشمگیر اقتصادی بعضی از کشورها گردید، در برداشتن تنگنای توسعه و کاهش نابرابریها نقش موثری نداشت. در بسیاری از موارد تنگنای غیر اقتصادی چون سدی در برابر روند مدرن شدن و صنعتی شدن برجای ماندند. بازتابهای منفی و نامطلوب رشدشان اقتصاد نیز روند منظم و موزون توسعه این کشورها را مختل کرد.

مشکل اساسی در این بود که در اکثر کشورهای در حال رشد، به خصوص کشورهای که بارشد شتابان اقتصادی درآمد جزانه، خود راه درآمد سرانه کشورهای صنعتی نزدیک می گردند، جنبه های توزیعی و مساوات در بهره مند شدن از فرصتها و امکانات تاحدی که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفت.

چون عوامل رشد اقتصادی از قبیل منابع طبیعی، نیروی انسانی ماهر، سرمایه و دسترسی به بازار و خدمات با نابرابریهای فاحشی بین مناطق و گروههای مختلف این کشورها توزیع شده و از طرفی توزیع اشتراکات عمرانی نیز در مناطق پیشرفته تر و بخشهای تولیدی که بازده بیشتری دارند متمرکز می گردند، با اینکه ورود تکنولوژی از خارج موجب بالا رفتن ظرفیت تولید می شود، در عین حال با افزایش نابرابریها و دوگانگی هائیز همراه است. طبیعی است اگر تکنولوژی نوین بسود گروهها یا مناطقی باشد که برای بهره گیری از آن قدرت بیشتری دارند و به همین دلیل است که بخش مهمی از جامعه از منافع عادلانه توسعه، صنعتی و ورود تکنولوژی بی بهره می ماند. البته وجود بخش کوچکی ممکن است از این جهت که در مقابل رشد، عوارض نامطلوب آنرا هم باید پذیرفت قابل توجه باشد، ولی هنگامیکه چنین بخشی به مفهوم نبی با اکثریت جامعه باشد قابل

قبول نیست. در اکثر موارد بیش از نیمی از جمعیت جوامع در حال رشد به این گروه فاقد امتیاز یا کم امتیاز تعلق دارد. در هر تحولی که منافع چنین گروهی نادیده گرفته شود نه تنها توسعه مفهومی ندارد و روند سودمندی را طی نمی‌کند، بلکه از نظر منطبق، اخلاق، معنویت و انسانیت هرگز قابل دفاع نخواهد بود.

بخش سوم: پیشنهاد

توسعه چیست؟

- ۱- تغییر: تغییر تابع حرکت است. حرکت معلول نیروهای متضاد ذاتی ماده جوهر و یا سیستم (سازمان و نظام) است. شرایط تغییر معلول نیروهای برون‌ی است که پدیده از آن متأثر می‌گردد. لذا حرکت می‌تواند بدون اینکه موجد تغییر باشد وجود داشته باشد ولی هیچ تغییری بدون وجود حرکت ممکن نیست.
 - ۲- رشد: رشد تابع تغییر است. تغییر منتج از حرکات درونی پدیده است که موجب نوسان در تصرف فضائی یا انحراف در جهت حرکت می‌گردد. رشد به علت انباشت اثرات تغییرات درونی ساخت ماده، جوهر و یا سیستم صورت می‌گیرد. ولی شرایط رشد به وسیله تغییرات ساختی جهان خارج پدیده تعیین می‌شود. در نتیجه رشد دلیل بر تغییر است ولی هر تغییری لزوماً مبین رشد نیست.
 - ۳- توسعه: توسعه تابع رشد است. رشد نتیجه تغییرات ساختی درونی است که به توسط تغییرات برون‌ی هدایت می‌شود و نتیجه تغییرات ساخت، شکل و مکان فضائی پدیده است. توسعه رشد روندی تدریجی و دارای آغاز و پایانی مشخص است و پایان هر روند عملی ناگهانی است که آغاز روندی جدید است. هنگامیکه شکل با انگاره مشخصی از این روندها پیدا شود مرحله‌ای از توسعه انجام گرفته است.
- هرچند که توسعه مستلزم مراحل تسلسلی رشد است، هر روند تسلسلی رشد لزوماً به توسعه نمی‌انجامد. رشد نتیجه مرکب تغییرات کمی است که به تغییرات کیفی ماده، جوهر و یا نظام منجر می‌شود ولی توسعه نتیجه جمع تغییرات کمی و کیفی است که به سوی الگوی خودپا، خودکفا و خودزائی از پدیده پیش می‌رود. در نتیجه توسعه تابع تغییرات ساختمانی درونی و هم نیز شرایط خارجی است. لذا با اینکه ماهیت توسعه قابل تغییر نیست، امکان این هست که از طریق تغییر شرایط خارجی پدیده تا حدودی تسریع، تضعیف و یا موقتاً متوقف گردد.
- توسعه الگوی کلی و عمومی ندارد، حتی موجودات مشابه و با معادل تحت شرایط

متفاوت محیطی روند‌های مختلفی از توسعه را طی می‌کنند. لذا توسعه قابل تزییق، تحمیل، پیوند و انتقال نیست. هر چند که تحریک آن با تغییر شرایط خارجی ممکن است. توسعه روندی غیر قابل برگشت است که فقط به مرحله دیگری از توسعه می‌انجامد. هیچ چیز مطلقاً "توسعه یافته" و یا توسعه نیافته نیست ولی مرحله مشخصی از توسعه ممکن است از طریق شرایط خارجی و یا به علت نقص ساخت درونی معلق بماند و با از تکامل آن موقتاً جلوگیری شود.

تعیین مراحل مشخص توسعه، هر ماده، جوهر یا نظام فقط از طریق مقایسه پدیده مورد نظر با الگوی توسعه مشابه آن و در شرایط محیطی مشابه ممکن است. در صورت عدم وجود چنین الگویی، تشخیص مراحل توسعه، یک پدیده تنها با بررسی تحول رشد آن پدیده با سوابق خود آن امکان دارد. در نتیجه توسعه به مفهوم مقام نسبی پدیده در مقایسه با گذشته و یا در مقایسه با الگوی توسعه پدیده مشابه آن تحت شرایط خارجی مشابه است.

توسعه محیط چیست؟

محیط نظامی است خودها، خودکفا و خودزا. مراحل مختلف توسعه محیط هنگامی صورت می‌گیرد که تغییرات درونی و شرایط بیرونی موجب پیدایش روند‌های رشد تسلسلی نظام فضائی و پیدایش انگارهای مشخص و کارکردی قابل تشخیص گردد. نظام فضائی شامل چندین خرده نظام است و توسعه محیط تابع نتیجه مرکب روند‌های رشد این خرده نظام‌ها است. در نتیجه محیط هنگامی وارد مرحله نوینی از توسعه خود می‌گردد که نتیجه ترکیب روند رشد‌های این خرده نظام‌ها به شکل‌گیری و پیدایش یک نظام فضائی خود با، خودکفا و خودزای جدید منجر شود.

محیط شبکه بهم پیوسته‌ای از تشکیلات سلسله مراتبی نظام‌ها است. روند رشد هر نظام موجب تغییر شرایط بیرونی نظام‌های دیگر و در نتیجه سبب تغییر شرایط خارجی خود آن نظام می‌شود. علاوه بر این، توسعه هر محیط موجب تغییر شرایط بیرونی کل نظام و نظام‌های محیطی مرتبط با آن می‌شود. پس در توسعه هر محیط سه مجموعه باید بررسی شود. این سه مجموعه از این قرارند:

- ۱ - متغیرها شبکه موجب تغییر ساخت درونی کل نظام محیطی می‌شود
 - ۲ - متغیرها شبکه موجب تغییر ساخت درونی خرده نظام‌ها می‌شود
 - ۳ - متغیرها شبکه موجب تغییر شرایط خارجی نظام محیطی می‌شود
- در نتیجه برای تشخیص علل توسعه یک محیط بخش‌های زیر باید تحلیل شود:

تأثیر تغییرات اجزای هر نظام در روند نظام‌های دیگر، تأثیر رشد یک نظام در روند رشد نظام‌های دیگر، تأثیر روند مرکب رشد تمام خرده نظام‌ها در ساخت درونی محیط، تأثیر تغییرات خارجی بر نظام‌های محیط.

سه بخش اول را می‌توان علل توسعه و بخش آخر را شرایط توسعه تصور کرد.

علل توسعه محیط

برای آنکه یک نظام محیطی توسعه یابد لازمست کلبه خرده نظام‌های آن با هماهنگی و حمایت یکدیگر رشد کنند. هرچه تضاد و اصطکاک بین روند رشد خرده نظام‌ها کمتر باشد، تغییرات ساختی درون نظام سریعتر است و در نتیجه توسعه آن زودتر طی خواهد شد.

محیط شامل دو نظام کلی " فیزیکی ایستا " و " زیستی پویا " است. نظام جامعه انسانی از پویاترین و پرتحرک‌ترین نظام‌های زیستی است و همین تحرک است که اکثرًا موجب تضاد بیش از حد با سایر نظام‌ها می‌شود. از این رو مهم‌ترین خرده نظام محیط، نظام جامعه انسانی است.

از آنجا که انسان قبل از هر چیز احتیاج به غذا و سپس پناهگاه دارد تغییراتی در محیط بوجود می‌آورد که به پیدایش نظام تولید و نظام اسکان می‌انجامد. رشد این نظام‌ها همراه با پیدایش نظامی دیگر برای حمل و نقل و ارتباطات است. این نظام را سیستم " رسانه‌ها " یا جریانات نام می‌گذاریم. چون رشد این سه نظام تولید، اسکان و رسانه‌ها هم با یکدیگر و هم با سایر خرده نظام‌ها در تضاد است، لذا کاهش اصطکاک و ایجاد هماهنگی مستلزم پیدایش نظام دیگری برای کنترل، هدایت و تعیین نرخ رشد نظام‌های دیگر است. این نظام شامل قوانین، مقررات دولت، برنامه‌ریزی و غیره است که آنرا نظام هادی نام می‌دهیم. هنگامیکه روند رشد این نظام‌ها به پیدایش یک نظام هادی به‌انجامد که در رفع تنگناها و حل تضادهای بین خرده نظام‌ها و نیز اصطکاک بین سیستم جامعه انسانی با دیگر نظام‌های محیط به نحوی موثر عمل می‌کند، آن زمان این نظام انسانی به مرحله مشخصی از مراحل توسعه خود رسیده‌است.

نظام جامعه انسانی

اجزای جدانشدنی نظام جامعه انسانی که اولین مرحله توسعه خود را طی کرده است به این ترتیب می‌باشد:

۱ - نظام تولید

۲ - نظام اسکان

۳ - نظام رسانه‌ها

۴ - نظام هادی

برای بررسی علل توسعه، تحلیل متغیرهاییکه موجب رشد هریک از این سیستمها می‌شوند ضروری است:

۱ - نظام تولید:

تولید تابع منابع طبیعی و توانایی انسان در بهره‌گیری از آن است. رشد کمی و کیفی نیروی انسانی در حقیقت عامل تعیین کننده رشد نظام تولید است. چون تغییرات کمی نیروی کار تابع رشد جمعیت است، پس یکی از شاخص‌های رشد تولید این است که:

"نرخ رشد تولید بیش از نرخ رشد جمعیت باشد"

رشد کیفی نیروی کار تابع بهداشت، مهارت و دانش است و از آنجا که نظام تولید باید حامی رشد این خرده نظام‌ها باشد بخشی از نیروی انسانی باید در این جهت بسیج شود. مفهوم این رهائی نیروی انسانی از تولید مستقیم به معنی بازده بالاتر و بهتر در تولید سرانه است. پس برای رشد تولید لازمست که:

"نرخ رشد تولید بیش از نرخ رشد نیروی کار فعال باشد" و:

"نرخ رشد نیروی کار ماهر، سالم و دانش‌آموخته بیش از نرخ رشد نیروی فعال باشد".

۲ - نظام اسکان:

اسکان تابع رشد جمعیت و نظام تولید است. سیستم اسکان آرایش اقلیمی است که بوسیله اسکان ساخته می‌شود. این نظام در حقیقت نظام تبدیل با تصرف فضای است که شامل پناهگاه موقت، نیمه دائمی و سازماندهی ساختمانهای دائمی می‌شود. مهمترین جز، این نظام سرپوش با پناهگاه است که شامل انواع بنا و کلبه، فضاهای مرتبط با آن می‌شود. پوسته یا سرپوش می‌تواند به شکل مسکونی، تجاری، بهداشتی، اداری یا سهرنوع حفاظتی دیگر باشد. رشد نظام اسکان تابع تصرف و تبدیل فضا بانرخی بیشتر از نرخ رشد جمعیت است. یعنی شاخص رشد این نظام این است که:

"نرخ رشد پناهگاه بیش از نرخ رشد جمعیت باشد".

رشد نظام اسکان در عین حال مستلزم رشد کیفی و سازمانی پناهگاه نیز می‌باشد.

یعنی این نظام هنگامی به توسعه کمک می‌کند که:
"نرخ رشد پناهگاه بهتر، مجهزتر و سازمان یافته تر بیش از نرخ رشد کل پناهگاه باشد".

۳ - نظام رسانه‌ها:

نظام جریان‌ها، ارتباطات و پارسانه‌ها از اتصال و ارتباط درونی و برونی اجزای خرده نظامهای تولید و اسکان بوجود می‌آید. این نظام شامل کلیه شبکه‌های طبیعی و مصنوعی است که برای حرکت و انتقال انسان به کالا، نیرو و پیام از آنها استفاده می‌شود. شبکه‌ها ممکن است به صورت‌های مختلف شکل بگیرند:

- شبکه، حمل و نقل روی زمین، آب و هوا
- شبکه، انتقال کالا به صورت جامد، مایع و گاز
- شبکه، انتقال نیرو به صورت برق، حرارت و غیره
- شبکه، انتقال پیام به صورت علامات، اوراق چاپی، رسانه‌های همگانی و ارتباطات و غیره.

با اینکه مجاری ارتباطی فیزیکی طبیعی تا حدودی تعیین کننده، سازمان فضایی نظام‌های اسکان و تولید است، مجاری ارتباطی فیزیکی مصنوعی و ساخته‌انسان برعکس تابع فعالیتهای تولیدی و سازمان اسکان است.

نظام رسانه‌ها بر دو نکته استوار است:

- به حداکثر رساندن قدرت انتقال
 - به حداقل رساندن کوشش لازم برای انتقال
- در نتیجه نظام رسانه‌ها هنگامی رشد می‌یابد که قدرت انتقال با نرخی بیش از رشد اجزایی که نیاز به انتقال دارند رشد کند. این نکته بدین معنی است که:
- قدرت انتقال و حرکت انسان بیش از رشد انسانهایی باشد که انتقال و حرکت نیاز دارند.

- سرعت حمل کالا از سرعت تولید و سرعت پدید آمدن تقاضا بیشتر باشد و کالا به نقاط بیشتری حمل شود.

- نیرو یا نرخی سریعتر از آنچه که تولید می‌شود و نقاط نیاز دار بوجود می‌آید انتقال داده شود.

- پیام‌ها با سرعت بیشتر و به نقاطی بیشتر از آنچه که بوجود می‌آیند و با

تقاضا می‌شود پخش شود .

رشد کمی این شبکه‌ها لزوماً " دلیل بر حرکت نظام در جهت توسعه نیست، بلکه هر یک از این روندها باید همراه با تغییرات کیفی باشند یا خود این تغییرات را پدید آرند . در نتیجه نه تنها رشد مطلق شبکه‌های مذکور ضروری است، بلکه حرکات و انتقالات در هر بخش باید در رابطه با نرخ تولید و نقاط متقاضی با کوششی کمتر صورت گیرد .

۴ - نظام هادی :

نظام جامعه، انسانی هنگامی رشد می‌کند که کلیه اجزای آن با حداقل اصطکاک عمل کنند . در عین حال رشد هر خرده نظام باید حامی رشد سایر خرده نظام‌ها باشد . این هماهنگی سازه نظام کنترل کننده، نظم دهنده و یاهادی دارد . نظام هادی ممکن است به صورت دولت، مدیریت و نظام ایمنی و باحفاظتی باشد . رشد این نظام در گرو کاهش مداوم تضادها و برخورد‌های بین سیستم‌های دیگر است .

یک نظام محیطی هنگامی در جهت توسعه رشد می‌کند که نظام‌های تولید، اسکان و رسانه‌ها همگام و با حمایت یکدیگر رشد کنند . در همان حال تضاد بین اجزای هر یک از این نظام‌ها و بین این نظام‌ها باید سریعتر از رشد هر یک از آنها کاهش یابد .

مهمترین شکل نظام هادی که در کاهش برخورد‌ها نقش دارد نظام دولت است . این نظام نه تنها مسئول تضاد زدایی بین خرده نظام‌ها است، بلکه مسئول کاهش تضادها در داخل خود، بین خود و دیگر نظام‌ها و بین نظام جامعه، انسانی و محیط و بین نظام محیطی و دیگر محیط‌ها نیز می‌باشد .

بیراهمیت‌ترین و جدی‌ترین تضاد برخورد بین انسانها (افراد، گروه‌ها، طبقات و نژادها و کشورها است) . این تضادها معلول رشد بیش از حد و پارشد کمتر از حد طبیعی نظام‌ها و با خرده نظام‌ها و اجزای آنها است .

رایج‌ترین نوع برخورد به علت نابرابری‌ها و دوگانگی‌های ناشی از توزیع ناسالم دستاوردهای نظام‌های تولید، اسکان و رسانه‌ها است . یعنی توزیع غیر عادلانه کالاها، خدمات و فرصتها و امکانات . شاخص کاهش این تضادها این است که :

- نابرابریهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی سریعتر از سرعت رشد این خرده نظام‌ها کاهش یابد .

رشد نظام دولت مستلزم کاهش درجه برخورد بین این نظام و ملت تا حداقل ممکن است . این بیانگر آنست که ارزشها و نیاز و خواسته‌های جامعه باید با نرخ رشد پاینده‌ای در روند تصمیم‌گیری منعکس باشد یعنی :

— مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری دولت نسبت به اهمیت مسائل رو به ازدیاد باشد.

یکی دیگر از کارکردهای نظام‌های حفاظت است. این می‌تواند به مفهوم امنیت براد، گروه‌ها و با طبقات در مقابل تهدیدهای فیزیکی، معنوی، احساسی و بافشارهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی باشد، و با می‌تواند به مفهوم حفاظت نظام جامعه، انسانی، نظام‌های دیگر زیستی و با محیط طبیعی باشد.

نظام محیطی در کل فقط و فقط هنگامی به سوی توسعه‌رشد می‌باید که این حمایت‌ها ایمنی‌ها با نرخ‌های بیش از رشد نظام وجود داشته باشد. در نتیجه رشد محیط هنگامی در جهت مرحله، ویژه‌ای از توسعه، خود خواهد بود که:

— امنیت فیزیکی، معنوی و احساسی جامعه سریع‌تر از نرخ رشد محیط بوجود بیاید.
— تضادهای بین نظام جامعه و نظام محیط زیست و همچنین نظام‌های زیستی دیگر سریع‌تر از نرخ رشد نظام محیطی گاهی باشد.

شرایط توسعه، نظام محیطی

هیچ نظام محیطی بسته و منزوی نیست. یک نظام محیطی ممکن است در همه جهات ابعاد رشد کند بدون آنکه توسعه باید. تغییرات در شرایط برون‌ی یک نظام محیطی می‌تواند اثرات نامطلوبی را در روند توسعه، آن نظام موجب شود. اگر نظام هادی که بالاترین شکل آن به صورت دولت است نتواند به طور موثر در مقابل این تغییرات خارجی عکس‌العمل نشان دهد تضاد بین این محیط با دنیای خارج آن به حدی خواهد رسید که رخورد بین خرده نظام‌های آن نظام را تشدید کند. این بویژه برای نظام‌های نوپا که در مقابل نوسانات و تغییرات شرایط خارجی حساسیت شدید دارند خطرناک‌تر است. هر به یک نظام مراحل بیشتری از توسعه را طی کند روند رشد بخش‌های آن و کل نظام نسبت به تغییرات خارجی کم‌اثرتر خواهد بود. عکس‌العمل و حساسیت نسبت به تغییر شرایط رونی در واقع میزان استقلال و خودپایی و خودکفایی آن نسبت معکوس دارد. هر چه در یک نظام محیطی هنگامی در جهت توسعه، آن است که:

”نظام محیطی در جهت استقلال اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی حرکت کند.”

واقعیت این است که یک نظام هرگز به استقلال مطلق دست نخواهد یافت. خودپایی خودکفایی مطلق نیز هیچگاه قابل حصول نیست. ولی هر چه یک نظام مستقل‌تر و خودکفاتر شود قدرت مقابله و چانه زدن با دنیای خارج از خود را بیشتر خواهد داشت. پس برای

اینکه شرایط خارجی مناسبی برای توسعه، درونی بوجود بیاورد لازم است که:
- رشد استقلال اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی سریعتر از نرخ رشد نظام باشد.

- رشد قدرت مقابله با دیبای خارجی سریعتر از رشد استقلال باشد.
آنچه از این بحث نتیجه می‌شود یک رشته شاخص‌های کلان تغییر کمی و یک رشته شاخص‌های کلان تغییر کیفی خرد شده نظامهای محیطی است که وجود تغییرات کمی نمایانگر حرکت به سوی رشد خرد شده نظامها و وجود تغییرات کیفی نمایانگر تحول نظام کلان به سوی توسعه است. گرچه شناخت علل و شرایط توسعه از طریق بررسی روند رشد خرد شده نظامها و تحول کل نظام محیطی امکان پذیر است، این شناخت عملاً "با شاخص‌های کمی و کیفی ذکر شد و مقابل ارزیابی و سنجش است. شکی نیست که با تجربه خرد شده نظامها و تحلیل حرکت اجزای آنها مجموعه‌ای از خرد شده شاخص‌هایی بدست خواهد آمد که برخی از آنها و شاید هم اکثر آنها با شاخص‌های سنتی از قبیل نرخ مرگ و میر، نرخ موالید، درآمد سرانه، متوسط، مصرف سرانه و غیره معادل باشد. ولی با تعاریف پیشنهادی هیچکدام از این معیارها به تنهایی دلیل بر رشد خرد شده نظامها به سوی توسعه نیست، بلکه وجود کلیه آنها در یک زمان و در یک مکان واحد نمایانگر تحول به سوی مرحله ویژه‌ای از توسعه خواهد بود.

زیر نویسها

- 1- Walter Isard, Introduction to Regional Science, (Englewood Cliffs, N.J. Prentice - Hall Inc. / 1975), p. 372.
- 2- After Szymon Chodak, Societal Development (New - York: Oxford University Press, 1975), pp. 1-15.
- 3- Dale B. Harris (ed.) The Concept of development (Minn.: University of Minnesota Press, 1975), p. 3.
- 4- Szymon Chodak, Societal Development, p. 16.
- 5- Herbert Spencer, The Principles of Sociology (New - York: D. Appleton, 1901).
- 6- Auguste Comte, A General View of Positivism (New - York: E.P. Dutton, 1898).

۷- (برگردان) زیباشناسی / فرامرزی

- 9- L.F. Ward, Pure Sociology (New York: Macmillan, 1903), p. 465.
- 10- Ibid.
- 11- L.A. White, The Science of Culture: A study of Man and Civilization (New York: Straus and Giroux, 1969), p. 366.
- 12- Ibid, p. 368-
- 13- Szymon Chodak, Societal Development, p. 55.
- 14- Bert F. Hozelitz, Sociological Aspects of Economic Growth (Glencoe, Ill. : The Free Press, 1960), p. 60.
- 15- Neil J. Smelser, Essay in Sociological Explanation (Englewood Cliffs, N.J. : Printice Hall, 1966), p. 126.
- 16- Charles Cooley, Social Organization (Glencoe, Ill. : The Free Press, 1960).
- 17- Max Weber, The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism (Trans) T. Parsons (New York: Scribner, 1958), pp. 17-117.

- 19- David Maclelland, The Achieving Society, (Princeton, N.J. : Van Nostrand, 1961), p. 205.
- 20- Robert Bellah, Religion and Progress in Modern Asia, (New York: The Free Press, 1965).
- 21- Everet Hagen, On the theory of Social Change: How Economic Growth Begins (Homewood, Ill.: Dorsey Press, 1982), pp. 97-242.

- 24- Walt W. Rostow, The Stages of Economic Growth: A Non-Communist Manifeste (London: Cambridge University Press, 1960).

- 25- Henry Bruton, Principles of Economic Development (Englewood Cliffs, N.J. : Prentice Hall, 1967), p.L.
- 26- Gerald M. Meier and Robert E. Baldwin, Economic Development Theory, History, Policy (New York : Wiley , 1957) p. z.
- 27- Szymon Codak, Societal Development, pp. 218-219.
- 28- J.A. Schumpeter, The Theory of Economic Development (Trans) By Redvere Opie, (Cambridge : Harvard University. 1934), pp. 63-65.
- 29- B. Higgins, Economic Development (New York: Norton, 1968), p.106.
- 30- L.W. Pye, Aspects of Political Development (boston: Little, Brown, 1966), p.63.
- 31- P. Huntington, Political Order in Changing Societies, (New Haven : Yale University Press, 1968) .
- 32- A.F.K.Organski, The Stages of Political Development, (New York : Knopf, 1965) .
- 33- Peking Review, (Jan. 30, 1978), p. 8.
- 34- Ibid, p. 8.
- 35- Marion J. Levy Jr., Modernization and the Structure of Societies (Princeton, N.J. : Princeton University Press, 1966), Vol. I.P. 35.
- 36- Richard Bendix, "Traditional and Modernity Reconsidered", Comparative Studies and History, Vol. IX, No.3, April 1967) .
- 37- David E.Apter, The Politics of Modernization, (Chicago, Ill, : University of Chicago Press, 1965), p. 67.
- 38- J.A. Schumpeter, The Theory of Economic Development, pp . 63-65.
- 39- Meier and Baldwin, Economic Development, p.8.

40- Cockcroft, Frank and Johnson, Dependence and Underdevelopment Latin America ' s Political Economy , pp.1-47.

41- E.F. Schumacher, Small is Beautiful : A study of Economics as if People Mattered , (London : Cox and Wyman Ltd ., 1974) .

42- J.Friedman and Mike Douglass, "Agropolitan Development : Towards a New Strategy for Regional Planning in Asia", (Nagoya: UNCRD, 1975) , pp. 1-3.

43- United Nations , Major Issues Arising from the transfer of Technology to Development Countries , (New York : UNCTAD Secretariat, 1975) , pp. 1-4.



پیشکش کا ادارہ انسانی و مطالعاتی

رسالہ جامع علوم انسانی